

جامعه‌شناسی زبان

جامعه‌شناسی زبان نام شاخه علمی تازه‌ایست که از محل تلاقی زبان‌شناسی و جامعه‌شناسی جوانه زده است. همچنانکه روانشناسی زبان نیز از مرز مشترک زبان‌شناسی و روانشناسی روئیده است. زبان‌شناسی زبان را فارغ از فرد یا گروه یا جوامعی که آنرا به کار می‌گیرند مطالعه می‌کند. زبان‌شناسی بطور کلی می‌کوشد باین سؤال پاسخ گوید که زبان به‌عنوان یک نظام چگونه ساخته شده و چگونه کار می‌کند. وقتی زبان در ارتباط با فردی که آنرا به کار می‌برد مورد نظر باشد - یعنی باسئوالانی از اینگونه سرو کار داشته باشیم که فرد چگونه زبان مادری خود را یاد می‌گیرد، چگونه آنرا به کار می‌برد، کاربرد زبان روی فرایندهای ذهنی او چون تفکر، استدلال و شناخت او از جهان خارج چه تأثیری دارد و غیره - باشاخه علمی تازه‌ای سروکار خواهیم داشت که به آن روانشناسی زبان گفته می‌شود. وقتی زبان در ارتباط با گروه یا جامعه مورد مطالعه قرار گیرد، یعنی به‌عنوان ابزار ارتباط بین افراد اجتماع مطرح

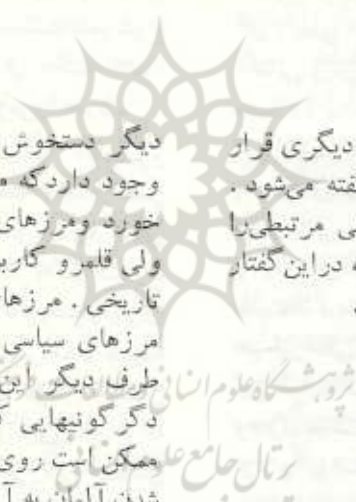
پژوهشگاه علوم انسانی
رتال جامع علوم

دیگر دستخوش تغییر است؛ همواره این احتمال وجود دارد که موازنه سیاسی و نظامی موجود برهم خورده و مرزهای سیاسی يك کشور دگرگون گردد. ولی قلمرو کاربرد يك زبان مسأله ایست فرهنگی-تاریخی. مرزهای این قلمرو، از يك طرف، برخلاف مرزهای سیاسی کاملاً بریده و مشخص نیست و از طرف دیگر این مرزها به سهولت و سرعت و پایداری دگرگونیهایی که در قلمرو جغرافیایی يك کشور ممکن است روی دهد متحول نمی شود. مثلاً با تجزیه شدن آلمان به آلمان شرقی و غربی یا با دو نیم شدن شهر برلن یا با وجود آمدن کره شمالی و کره جنوبی پدید آمدن ویتنام شمالی و ویتنام جنوبی تغییرات قرینتهای در زبان مردمی که از نظر سیاسی در دو طرف مرز قرار می گیرند رخ نمی دهد. بنابراین، مرزهای زبانی يك کشور الزاماً بر مرزهای سیاسی آن منطبق نمی شود. از اینرو زبانهایی یافت می شوند که قلمرو آنها از مرزهای سیاسی دو یا چند کشور می گذرد، مانند زبان فرانسه؛ یا کشورهای وجود دارد که بیش

باشد، بررسی آن در حوزه شاخه علمی دیگری قرار می گیرد که به آن جامعه شناسی زبان گفته می شود. جامعه شناسی زبان مسائل گوناگون ولی مرتبطی را دربر می گیرد که از نظر آشنایی با آنها، در این گفتار به شرح بعضی از آنها خواهیم پرداخت.

قلمرو کشور و قلمرو زبان:

در ذهن بسیاری از مردم این تصور وجود دارد که هر يك از کشورهای جهان زبانی مختص به خود دارند، بدین معنی که مثلاً مردم در انگلستان، انگلیسی؛ در روسیه، روسی؛ در بلژیک، بلژیکی؛ در سوئیس، سوئسی؛ در کنگو، کنگوئی صحبت می کنند. این تصور است نادرست. قلمرو جغرافیایی يك کشور مسأله ایست سیاسی که مثل مسائل سیاسی



۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰

از يك زبان در حوزه سياسي آنها صحبت می شود ، مانند هندوستان ؛ یا کشورهای یافت می شوند که زبانی خاص خود ندارند ، مانند امریکا یا سوئیس که زبانی بنام امریکایی یا سوئسی ندارند. البته کشورهای یافت می شوند که می توان گفت زبان خاص خود را دارند ، ولی حتی در این کشورها نیز یکپارچگی کامل نیست ، زیرا معمولاً اقلیت های کوچک و بزرگی در این کشورها زندگی می کنند که زبان آنها بازبان اکثریت تفاوت دارد . بنابراین باید گفت که موضوع « يك کشور و يك زبان » اگر مصداقی داشته باشد ، بیشتر حالت استثنا بر يك قاعده عمومی را دارد .

عدم تطابق حوزه کاربرد زبانها با قلمرو سیاسی کشورها ، چه در قرون گذشته و چه در عصر حاضر ، همواره منشاء مشکلات و گرفتاریهای فراوانی بوده است . یکی از این مشکلات که به کرات رخ داده مربوط به وقتی است که قومی فاتح سرزمینی را که مردم آن به زبانی دیگر صحبت می کنند ضمیمه خاک خود می کند و می گوشد زبان خود را جانشین زبان آنها نماید . توجیهی که برای این کار ارائه می شود این است که اگر مردم این سرزمین همچنان به زبان بومی خود صحبت کنند ، الحاق خود را به کشور تازه موقتی می دانند و همواره در صدد ماجراجویی و تجزیه طلبی بر می آیند ، در حالیکه اگر به زبان کشور تازه صحبت کنند و زبان قبلی خود را فراموش نمایند ، رفتار فرته وضع موجود را می پذیرند و در درون کشور تازه مستحیل می شوند . تاریخ به کرات غلط بودن این فرضیه را اثبات کرده است زیرا احساس وحدت ملی نتیجه عوامل روانی ، اجتماعی ، تاریخی و فرهنگی متعددی است که وحدت

زبان فقط یکی از آنهاست . ولی متأسفانه یکی از خواص قدرت این است که بردباری در مقابل استدلال منطقی را کم می کند و وسوسه اعمال زور را افزایش می دهد . در این مورد نیز همین وضع رخ داده و سوابقی پراز خونریزی و بیدادگری در تاریخ بجای گذاشته است . رابرت هال (R. Hall) در این زمینه می نویسد « یکی از بدترین موارد آن ، امپراطوری قدیمی اتریش-مجارستان بوده است که دو قسمت آن ، یعنی اتریش و مجارستان ، قبل از ۱۹۱۴ برای آلمانی زبان و مجارستانی زبان کردن قسمت خود ، به مبارزه بیرحمانه ای دست زدند . . . دولت آنچه در قوه داشت انجام داد تا اتباع خود را مجبور کند که بجای زبانهای رومانی یا اسلاوی ، آلمانی یا مجارستانی حرف بزنند . امپراتوری آلمان قبل از ۱۹۱۴ در تلاش خود برای ریشه کن کردن زبان اقلیت ها ، مانند لهستانیها و دانمارکیها ، حتی از این هم بیرحمی بیشتری نشان داد . هیچ دلیلی برای این مبارزات که نتیجه مفیدی از آنها حاصل نشد ، وجود نداشت ؛ این مبارزات فقط نماینده يك چیز بود و آن تسلط و حشیانه ملل حاکم بر ملل محکوم بود و سرانجام زبانهای عظیمی به بار آورد . طلباً و اکثسی که ایجاد شد این بود که ملل محکوم ، مانند چکها ، سربها ، رومانیها ، لهستانیها ، کرواتیها و غیره ، در نتیجه این ظلم بیدلیل ، نسبت به زبانهای خود در مقابل زبانهای دیگر ، عشقی بسیار شدید و بی امان پیدا کردند ، احساسی که با معیارهای عینی همانقدر نامعقول جلوه می کند که کار گروه اول ، ولی از نظر روانی دلیل آن کاملاً روشن و توجیه شدنی است . پس از اینکه جنگ اول جهانی در ۱۹۱۸

پایان یافت ، دولتهایی که از این ملل روی کار آمدند ، مانند چک اسلواکی ، یوگسلاوی ، رومانی و لهستان ، سعی کردند باریشه کن کردن آلمانی و مجارستانی ، باهمان درجه بیرحمی ، از حکام بیدادگر پیشین خود انتقام بگیرند . این کار وضع را از بدتر کرد زیرا آلمانیها و مجارستانیها علیه خواربها و بی انصافیهایی که نسبت به زبانهای آنان روا داشته شده بود ، برآشفتند و این بیدادگریها و معامله بهمثلا ، به شعله ور شدن اشتیاق آلمانیها و مجارستانیها برای انتقام کشی و تجدید تسلط ، بسیار کمک کرد و به جنگ جهانی دوم منجر گردید .

یکی دیگر از مسائلی که در این زمینه مطرح می شود تعیین زبان رسمی یا زبان ملی برای یک کشور چند زبانه است . (منظور از کشور چندزبانه ، کشوری است که مردم آن به زبانهای مادری مختلف صحبت می کنند و منظور از زبان رسمی یا ملی نیز زبانی است که وسیله ارتباط مردم با سازمانهای دولتی قرار می گیرد .) این مسأله در هر کشور چهره خاصی پیدا می کند و راه حل متفاوتی می طلبد و گاهسی اوقات نیز لاینحل می ماند . در بعضی کشورها سنت تاریخی راه حل مناسبی ارائه کرده است ، بدین صورت که یکی از زبانها که از پیشتوانه ادبی و فرهنگی غنی تری برخوردار است و سخنگویان بیشتری نیز دارد به عنوان زبان رسمی شناخته شده و سخنگویان زبانهای دیگر نیز این واقعیت را عملاً پذیرفته اند . برای نمونه ایران ، فرانسه و انگلستان را می توان از این گروه دانست . در ایران زبان رسمی فارسی است . زبانها و لهجه های دیگر رسمی نیستند ولی صحبت کردن بآنها به عنوان زبان مادری هیچ منع قانونی

یا عرفی ندارد . در انگلستان زبان رسمی انگلیسی است ولی زبانهای ولش (Welsh) ، گیلیک (Gaelic) و مانکس (Manx) که به ترتیب در ویلز (Wales) اسکاتلند و آیل آومن (Isle of Man) صحبت می شوند به عنوان زبان مادری مجاز شناخته شده اند . همچنین در فرانسه زبان رسمی فرانسه است ولی زبانهای برتون (Breton) و باسک (Basque) که به ترتیب در برتانی (Bretagne) و قسمتی از جبال پیرنه سخنگو دارند به عنوان زبان مادری مجاز شناخته شده اند . در بعضی کشورهای دیگر این سیاست زبانی آگاهانه از طرف دولت اتخاذ شده و بموقع اجرا گذارده شده است . به عنوان نمونه این گروه می توان از اتحاد جماهیر شوروی نام برد که هر یک از جمهوریهایی آن زبان خاص خود را دارند ولی زبان رسمی آن کشور روسی است . در اینگونه کشورها ، مردمی که زبان مادری آنها زبان رسمی کشور نیست الزماً دو زبانه خواهند بود .

در بعضی دیگر از کشورها انتخاب یک زبان رسمی واحد به دلایل مختلف امکان پذیر نبوده است . ناچار این کشورها بیش از یک زبان رسمی اختیار کرده اند ، مثلاً در سوئیس زبانهای آلمانی ، فرانسه و ایتالیایی هر سه زبان رسمی هستند . در نروژ دو زبان ، یاه عبارت دقیقتر ، دو گونه متمایز از یک زبان رسمیت یافته اند . ولی در بعضی دیگر از کشورها تلاش برای تعیین یک زبان رسمی به نتیجه نرسیده است . این کشورها معمولاً کشورهای تازه استقلال یافته هستند . پس از جنگ جهانی دوم که قدرت استعماری کشورهای مستعمره گر رو به سستی گذاشت ، در چهار گوشه جهان و بخصوص در آسیا و افریقا

و در بعضی از کشورها

مجبور می‌شوند از زبانی استفاده کنند که زبان مادری هیچ‌یک از آنها نیست، گفته می‌شود از زبان میانجی استفاده می‌کنند.

زبان میانجی :

کاربرد زبان میانجی پدیده‌ایست عادی و بسیار قدیمی. زبان میانجی ممکن است وسیله ارتباط بین دو فرد یا دو گروه قرار گیرد. مثلاً وقتی یک ایتالیایی زبان ویک روسی زبان فرانسه حرف می‌زنند یا یک بازرگان ایرانی ویک بازرگان ژاپنی به انگلیسی مکاتبه می‌کنند، در واقع از فرانسه و انگلیسی به عنوان زبانهای میانجی استفاده می‌نمایند. در زبانشناسی برای زبانهای میانجی اصطلاح *Lingua Franca* (یعنی زبان فرانکها) به کار برده می‌شود. منشاء این نامگذاری از اینجاست که در هنگام جنگهای صلیبی زبانی باین نام در بندر دریای مدیترانه وسیله ارتباط بین اقوام مختلف بوده است. اگرچه این زبان بعداً کاربرد خود را به عنوان زبان میانجی از دست داد، ولی نام خود را برای زبانهای که نقش مشابهی به عهده می‌گیرند بجای گذاشت. جوامع چند-زبانه همیشه زمینه مناسبی برای روی کار آمدن زبان میانجی بوده‌اند. در اینگونه جوامع وقتی یکی از زبانها، زبان رسمی کشور می‌شود، این زبان برای کسانی که زبان مادری آنها با زبان رسمی فرق دارد، حکم زبان میانجی را پیدا می‌کند. مثلاً در فرانسه کسی که زبان مادری او برتون است با کسی که زبان

کشورهای زیادی بوجود آمدند که اغلب به عنوان یک کشور مستقل سابقه تاریخی نداشته‌اند. این کشورها به عنوان زکنی از ملیت نورسته خود کوشیده‌اند تا برای کشور خود یک زبان ملی بوجود آورند. بعضی از آنها، مانند اندونزی، در این راه موفق شده‌اند ولی تلاش بعضی دیگر به نتیجه نرسیده است: زیرا از یک طرف زبان کشور استعمارگر سالها زبان رسمی و تعلیماتی در این کشورها بوده و در نتیجه هیچ یک از زبانهای بومی امکان رشد پیدا کرده‌اند که اکنون بتوانند جانشین آن زبان اروپائی گردند و از طرف دیگر تعداد زبانهای که در این کشورها صحبت می‌شود بسیار زیاد است و اختلاف‌های قومی و قبیلله‌ای نیز مانع از آن می‌شود که از تعصب دست بردارند و یکی از زبانهای محلی را به عنوان زبان رسمی انتخاب کنند و به تقویت و گسترش آن همت گمارند. بدین ترتیب، این مسأله در بسیاری از کشورهای جوان، مخصوصاً کشورهای آفریقائی، لاینحل مانده است. نتیجه‌ای که از این رهگذر بیار آمده این است که این کشورها با وجود اگر اهی که در به کار بردن زبان اربابان استعمارگر سابق خود دارند، ناچارند همچنان زبان آنها را به عنوان زبان رسمی کشور خویش به کار برند. به عنوان نمونه برجسته این کشورها می‌توان از هندوستان نام برد. در این کشور پانزده زبان از طرف دولت زبان ملی شناخته شده است. زبان هندی زبان رسمی کشور و زبان انگلیسی موقتاً «زبان رسمی کمکی» منظور شده است، ولی عملاً زبان انگلیسی است که نقش زبان رسمی را به عهده دارد. وقتی مردمی که زبانهای مادری مختلف دارند برای ایجاد ارتباط بین خود

مادری او باسک است از راه زبان فرانسه که زبان رسمی کشور است ارتباط برقرار می کنند. بر همین قیاس در ایران یک نفر ترک زبان بایک نفر کرد زبان از طریق زبان فارسی باهم مرتبط می شوند. در اینگونه موارد اصطلاح «زبان ملی» یا «زبان رسمی» به کار برده می شود ولی وقتی در یک اجتماع چندزبانه زبانی وسیله ارتباط عمومی قرار گیرد که اصولاً زبان مادری هیچ گروهی نیست، به آن زبان «زبان میانجی» گفته می شود، مانند انگلیسی در کشور هندوستان.

کاربرد زبان میانجی منحصر به داخل جوامع چندزبانه نیست. یکی دیگر از کاربردهای آن برقرار کردن ارتباط بین ملت ها یا جوامعی است که زبان های ملی متفاوت دارند، یعنی ایجاد ارتباط در یک منطقه جغرافیایی یا در سطح بین المللی. وقتی زبانی در این کاربرد استعمال می شود، برای همه مردم ضروری نیست که آن را یاد بگیرند، بلکه فقط کسانی که به دلایل مختلف (علمی، بازرگانی، سیاسی و غیره) در بر خورد با اهل زبانهای دیگر قرار می گیرند آن را یاد خواهند گرفت. زبانهای زیادی بوده اند که در طول تاریخ این نقش را به عهده گرفته اند. مثلاً زبان یونانی قدیم (Koiné) از سه قرن پیش از میلاد تا پنج قرن پس از میلاد، یعنی در حدود هشتصد سال، زبان میانجی حوزه متمدن دریای مدیترانه بود. بعداً زبان لاتین تا قرن شانزدهم در زمینه های علمی و مذهبی در اروپا نقش میانجی پیدا کرد. سپس در قرن هجدهم زبان فرانسه در مقیاسی محدودتر این وظیفه را به عهده گرفت. همین وضع در نواحی دیگر جهان نیز وجود داشته است. مثلاً

زبان آرامی که یکی از زبانهای خانواده سامی است لاقلاً از ۳۰۰ سال پیش از میلاد تا ۶۵۰ پس از میلاد در ناحیه خاور میانه در حکم زبان میانجی بود. بعد از آن زبان عربی، یکی دیگر از زبانهای سامی، همراه با گسترش دین اسلام زبان میانجی در جهان اسلام شد. امروز هم عربی کلاسیک یا عربی قرآنی در کشورهای عربی همین نقش را ایفا می کند زیرا عربی محاوره ای در کشور های مختلف عربی زبان گاه آتقدر دستخوش تغییر و تحول شده که مثلاً فیلمی که در مصر ساخته می شود در الجزیره مفهوم نمی شود و احتیاج به زیر نویس پندامی کند. در خاور دور، زبان مالایائی نزدیک به هزار سال زبان میانجی در نواحی هند شرقی بوده است. امروز زبان روسی نه تنها زبان رسمی وزیران میانجی در داخل کشور پهناور و چندزبانه اتحاد جماهیر شوروی است، بلکه زبان میانجی در کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی نیز هست. بطوریکه میدانیم، امروز زبان انگلیسی زبانی است که بیش از هر زبان دیگر به عنوان زبان میانجی در سطح جهانی به کار برده می شود. سازمان ملل متحد یکی از سازمانهای است که اجباراً باید از زبانهای میانجی استفاده کند. در این سازمان پنج زبان انگلیسی، اسپانیولی، چینی، روسی و فرانسه زبانهای رسمی هستند، باین معنی که کلیه قطعنامه ها و اسناد این سازمان به هر پنج زبان نوشته می شود و نمایندگان کشورهای عضو نیز می توانند به هر یک از این پنج زبان سخنرانی کنند ولی سخنرانها فقط به انگلیسی و فرانسه ترجمه خواهد شد. به عبارت دیگر نمایندگان کشورهای عضو عملاً باید زبان انگلیسی یا فرانسه بدانند تا بتوانند از مطالب

گفته شده آگاهی پیدا کنند.

گاهی زبان میانجی يك زبان طبیعی، مانند زبانهای که در بالا برشمرديم نيست، بلکه زبانی است دستکاری شده. وقتی سخنگویان زبانهای مختلف در تماس با یکدیگر قرار می گیرند، گاهی زبان میانجی تازه ای بوجود می آورند، از این راه که یکی از زبانها را ساده می کنند و عناصر قرضی فراوانی، چه واژگانی و چه دستوری، از زبان یا زبانهای دیگر در آن وارد می کنند. زبان مخلوطی که از این راه بوجود می آید «پی جین» (Pidgin) نامیده می شود. امروز پی جین های فراوانی در سراسر جهان به عنوان زبانهای میانجی به کار برده می شوند. اکثر این زبانها بر پایه یکی از زبانهای انگلیسی، فرانسه، پرتغالی یا اسپانیولی قرار گرفته اند. یعنی یکی از این زبانها است که ساده شده و عناصر قرضی محلی در آنها وارد شده است. نکته دیگری که در مورد پی جین ها جالب توجه است اینست که تقریباً زادگاه همه آنها لنگرگاهها، بنادر و جزایری است که محل آمد و شد کشتی های بازرگانی یا مرکز تجارت دریائی بوده یا هست. پرتغالی اولین زبانی بوده که از آن يك نوع پی جین بوجود آمده است. در قرن پانزدهم احتمالاً در نتیجه تماس های اولیه پرتغالیها با آفریقائیان يك نوع پرتغالی پی جین بوجود آمد که بعداً تا بنادر خاور دور گسترش یافت و زبان میانجی بین اهالی این نواحی و دیگر اروپائیان نیز قرار گرفت.

زبانهای مخلوطی که بر پایه انگلیسی ساخته شده اند، یعنی پی جین های انگلیسی، فراوانتر و پراکنده تر از انواع دیگر هستند. شناخته ترین آنها

نوع چینی (در خاور دور)، کره ای، ملائزی، هاوایی، پی جین های ناحیه دریای کارائیب، و پی جین های آفریقائی (مانند کامرونی و غیره) می باشند. شناخته ترین آنها پی جین که بر پایه فرانسه ساخته شده اند در دریای کارائیب و در قیانونوس هند هستند. آنها پی جین که بر پایه پرتغالی بنا شده اند در آفریقا، در دریای کارائیب و در خاور دور رواج دارند. پی جین های اسپانیولی نیز عموماً در جزایر فیلیپین هستند.

یکی از زبانشناسانی که درباره اینگونه زبانها مطالعات گسترده ای کرده رابرت هال است. او در نوشته های خود همواره تأکید می کند که این زبانها را نباید صورت سرودست شکسته زبانهای اروپائی دانست، بلکه باید آنها را زبانهای مستقلی به حساب آورد. او می گوید «بیشتر مردم تصور می کنند که زبان پی جین از اجتماع هشتی لغات بازاری، با وضعی درهم برهم و بی سامان، بدون قاعده یا دستور، ترکیب شده است و به همان نحو صحبت می شود که مثلاً يك امریکائی بی خبر سعی می کند با يك لباسشوی چینی حرف بزند. این تصور به کلی نادرست است. پی جین . . . اگرچه از نظر دستور و واژگان از زبان پایه خود مختصرتر شده است، دارای ساختمان زبانی واقعی و خاص خود می باشد، زبانی است مستقل که راه خود را در پیش گرفته است. . . مثلاً پی جین ملائزی واژه انگلیسی fellow را از این زبان گرفته و از آن پسوند صفتی fela - را ساخته است؛ بنابراین این big در پی جین ملائزی می شود bigfela، this می شود three, disfela و مانند آن. همچنین سخنگویان پی جین ملائزی ضمیر

مفعولی 'im' [مخفف him] را به صورت یک پسوند فعلی در آورده اند که بر متعدی بودن فعل دلالت می کند (یعنی بوجود مفعول بی واسطه) : rait که از کلمه انگلیسی write گرفته شده ، مانند یک فعل لازم ، فقط به عمل نوشتن اشاره می کند ولی raitim یعنی write it و باید در جایی به کار برده شود که مفعول بی واسطه ای به طور صریح یا ضمنی وجود داشته باشد. بدین ترتیب صورت mi raitim یعنی I write it و اگر من بخواهم بگویم «من نامه را می نویسم» (I write the letter) باید بگویم mi raitim pas تغییرات جالبی در معنی لغات رخ داده است و بعضی واژه ها آن سوی قلمرو معنایی اصلی انگلیسی خود به شدت بسط داده شده اند بطوری که به نظر انگلیسی زبانان مضحك می رسد. ولی در واقع گسترش آنها، معنی و منطقی خاص خود را دارند. بنابراین محتملاً برای ما تفریح آور خواهد بود که اول بار بشنویم که «مو» را در این زبان به صورت gras bilong hed بیان می کنند که ترجمه تحت اللفظی آن «علف - سر» می باشد (bilong معادل کسره اضافه در فارسی یا of یا For در انگلیسی است). ولی در جایی که بومیان کلمه انگلیسی grass «علف» و head «سر» را می دانسته اند ، منطقی ترین کار این بوده که مو را به علفی که از سر می روید تشبیه کنند و آسانتر بوده که عبارت gras bilong hed را ترکیب کنند تا لغت کاملاً تازه و جداگانه hair «مو» را بیاموزند. به همین طریق در پی جین ملائری کلمه ars که در اصل به معنی «دم ، دنباله» بوده ، گسترش معنایی یافته بطوری که برای هر نوع «ته» به کار برده

می شود، مثلاً "ars bilong diwai یعنی «ته درخت»؛ و با گسترش مجدد معنایی ars معنی «دلیل» یا «علت» را پیدا کرده است: em i-ars bilong trabal یعنی «او علت گرفتاری است».

وقتی زبان پی جین برای مدتی طولانی در ناحیه ای به کار رود ، ممکن است زبان روزمره مردم گردد و کودکانی که در آن جامعه زبانی به دنیا می آیند آن را به عنوان زبان مادری خود بیاموزند. وقتی پی جین برای گروهی از مردم به صورت زبان مادری درآید به آن کریول (Creole) گفته می شود، مانند کریولی که در جزیره جامائیکا صحبت می شود و بنیاد انگلیسی دارد؛ یا کریولی که در جزیره هائیتی (Haiti) صحبت می شود و بر بنیاد فرانسه قرار گرفته است. در هائیتی زبان رسمی فرانسه است ولی فقط در حدود ده درصد مردم این زبان را به کار می برند و برای بقیه زبان مادری همان کریول است.

زبانهای ساختگی :

انسان همیشه در این آرزو بوده که یکپاش همه مردم جهان به زبان واحدی سخن می گفتند ، بسیاری نیز بر این عقیده اند که اکثر جنگ ها و کشمکش هائی که بین جوامع انسانی بروز می کند ناشی از سوء تفاهم و بالاخره ناشی از اختلاف زبان است و چنانچه همه جهانیان به زبان واحدی سخن می گفتند از بسیاری از این کشمکش ها جلوگیری می شد. اینکه آیا این نظر اصولاً درست است یا نه مورد بحث نیست.

آنچه مهم است این است که این اعتقاد انگیزه نیرومندی شده تا عده‌ای درصد یافتن یک زبان جهانی برآیند. هیچکس تردید نمی‌کند که اگر همه مردم جهان زبان مادری واحدی داشته باشند، یا لاقلاً یک زبان جهانی واحد را به عنوان زبان دوم بپذیرند و یاد بگیرند، تحولی ارزنده در روابط انسانها روی کره زمین بوجود خواهد آمد. ولی وقتی بحث به اینجا می‌رسد که کدام زبان به عنوان زبان جهانی انتخاب شود، دیگر اتفاق نظری باقی نمی‌ماند، زیرا تقریباً هر جامعه زبانی می‌خواهد زبان او به عنوان زبان جهانی برگزیده شود و به دلایل سیاسی و ملی حاضر نیست زبان یک ملت دیگر در عرصه جهان از چنین امتیازی برخوردار شود. چون انتخاب یکی از زبانهای موجود به عنوان زبان جهانی امری غیر ممکن به نظر می‌رسد، عده‌ای به این فکر افتاده‌اند که باید زبانی برای این منظور ساخته شود تا از یک طرف با رعایت اصول ساده گرائی در ساخت آن، آموزش آن آسان گردد و از طرف دیگر چون زبان ملت یا جامعه بخصوصی نیست، ایجاد و انکس منفی نکند و زودتر مورد قبول واقع شود. این فکر درصد سال گذشته سخت قوت گرفته و تعداد زبانهای ساختگی که پیشنهاد شده از صد نیز تجاوز می‌کند، ولی بدون تردید زبانی که از همه شناخته‌تر است اسپرانتو (Esperanto) می‌باشد.

اسپرانتو (از ریشه esper به معنی «امید») به وسیله یک پزشک لهستانی به نام دکتر زامنف (Dr. Zamenhof) اختراع و در سال ۱۸۸۷ به جهان عرضه شد. واژگان و دستگاه دستوری اسپرانتو بر اساس لاتین و زبانهای رومیانی قرار دارد و مقداری

واژه نیز از منابع ژرمنی و منابع دیگر گرفته است. دستگاه دستوری آن نسبت به هر یک از زبانهای حقیقی رومیانی بسیار ساده شده است. مثلاً همه اسم‌ها به o و همه صفت‌ها به a ختم می‌شوند. امروز تعداد سخنگویان این زبان را از چند صد هزار تا یک میلیون ونیم و گاهی بیشتر برآورد می‌کنند. یک انجمن جهانی اسپرانتو نیز وجود دارد که مرکز آن در شهر رتردام است و در هشتاد و سه کشور جهان نیز شعبه دارد. امروز بیش از سی هزار کتاب به این زبان وجود دارد که بسیاری از آنها ترجمه نیستند بلکه در اصل به همین زبان نوشته شده‌اند. در بعضی از کشورها، مثلاً در ایتالیا، اتریش و هلند، اسپرانتو به صورت زبان خارجی، همپایه زبانهای خارجی دیگر، در مدارس تدریس می‌شود. در خاور دور، مخصوصاً در چین و ژاپن، نیز اسپرانتو طرفداران بسیار زیادی دارد. از آنجائی که قواعد دستوری این زبان مختصر و ساده است و مخصوصاً به این علت که توالی کلمات در جمله قید و بندی ندارد، یادگیری آن بسیار آسان است. گفته می‌شود که بزرگسالان با حداقل دو ساعت آموزش می‌توانند اسپرانتو را در حد نتیجه بخشی به کار بگیرند و کودکانی که شش هفت جلسه در این زبان آموزش دیده باشند می‌توانند با کودکان دیگر در کشورهای دیگر به اسپرانتو مکاتبه کنند.

یکی از معایبی که به اسپرانتو گرفته شده این است که از نظر فرهنگی و قومی خنثی نیست. اگر چه فرض بر این است که این زبان شالوده جهانی داشته و متعلق به قوم یا ملت خاصی نباشد، در واقع برپایه زبانهای هند و اروپائی و بالخصوص زبانهای اروپای غربی قرار گرفته است. برای کسانی که زبان مادری

طرفداران باحزارت اسپرانتو امیدوارکننده است. از سوی دیگر کسانی هستند که هر گونه تلاش برای یافتن یک زبان جهانی را بیهوده می‌دانند و به دلایل علمی زبانشناسی و یا سیاسی - اجتماعی نسبت به جهانی شدن اسپرانتو سخت تردید می‌ورزند. ما از طرح دلایل مختلف در اینجا باز می‌ایستیم. ولی نظرسر زبانشناسی بنام هاگن منطقی به نظر می‌رسد: ما وقتی می‌توانیم انتظار یک زبان جهانی داشته باشیم که یک حکومت جهانی بوجود آمده باشد.

برنامه‌ریزی زبانی:

یکی دیگر از مسائلی که در حوزه جامعه‌شناسی زبان قرار می‌گیرد برنامه‌ریزی زبانی (Language-Planning) است. برنامه‌ریزی زبانی به هر نوع دستکاری یا دخالت آگاهانه‌ای اطلاق می‌شود که از طرف دولت یا سازمانی که کم و بیش از حمایت دولت برخوردار است در ساخت و کاربرد زبان در یک جامعه اعمال می‌شود. بنابراین تعریف، برنامه‌ریزی زبانی حوزه‌ای بسیار وسیع پیدا می‌کند بطوریکه مسائل مهمی چون تعیین یک زبان ملی یا رسمی در یک کشور چندزبانه و مسائل کم‌اهمیت‌تری چون ارائه پیشنهاد - هائی برای یکنواخت کردن رسم الخط و مانند آن، همه را در بر می‌گیرد. از آنجائی که عموماً این احساس وجود دارد که زبان ملی یکی از ارکان هویت ملی است، ناچار دولت‌ها و گروه‌های ملیت‌گرا در هر جامعه نمی‌توانند نسبت به وضع زبان ملی خود بی‌اعتنا باشند. از اینرو دولت‌ها، بسته به وضع خاص

آنها یکی از زبانهای اروپای غربی است، ساخت و واژگان این زبان بسیار ساده و آشنا است؛ ولی برای کسانی که زبان مادری آنها از خانواده‌های زبانی دیگر است، مثلاً سخنگویان سواحیلی (Swahili) در آفریقا یا تبتی در آسیا، اسپرانتو باز در حکم یک زبان خارجی است که منعکس‌کننده تفوق اجتماعی - سیاسی گروه خاصی می‌باشد. از مقایسه قطعه زیر با ترجمه انگلیسی آن، یا با ترجمه آن به هر یک از زبانهای غربی، این نکته بخوبی آشکار می‌شود.

Preskau 40 milionoj de homoj logas en la baseno de la rivero Nilo. Dum miloj de jaroj, la bonstato de tiuj egiptoj kaj sudanoj dependis de la fluo de la Nilo. Dum sezonoj, kiam la pluvofalo en la sudaj montoj estis granda, la "nilanoj" prosperis.

Almost 40 million people live in the basin of the river Nile. Through thousands of years the well-being of every Egyptian and Sudanese has depended on the flow of the Nile. During seasons when the rainfall in the southern mountains was heavy, the "people of the Nile" prospered. ۳

با قطعیت نمی‌توان گفت که سرنوشت اسپرانتو چه خواهد شد. فعلاً می‌توان گفت که به‌کندی پیش می‌رود و بر طرفداران آن افزوده می‌شود. حتی امروز کسانی هستند که اسپرانتو برای آنها زبان مادری است. این پیشرفت تدریجی برای بعضی از

کشور خود، به درجات مختلف و به طرق مختلف در کار برنامه ریزی زبانی درگیر می شوند. به عادت پیدایش کشورهای تازه در قرن حاضر و به علت تلاش این کشورها برای تثبیت هویت ملی خویش، برنامه ریزی زبانی پس از جنگ جهانی اول اهمیت و گسترشی بی سابقه یافته است. از آنجائی که برنامه ریزی زبانی با عوامل غیر زبانی مهمی چون مسائل قومی، مذهبی، اقتصادی، اجتماعی، روانی و غیره برخورد پیدا می کند و از آنجائی که ترکیب شرایط بالادر هر جامعه وضع خاصی بوجود می آورد، ناچار برنامه ریزی زبانی نیز باید متناسب با وضع خاص هر جامعه باشد. به عبارت دیگر بدون توجه به شرایط خاص یک جامعه نمی توان در مورد سیاست زبانی از جامعه دیگری تقلید نمود. به علت اینکه در برخی از برنامه ریزیهای زبانی به درجه پیچیدگی موضوع اهمیت داده نشده و برنامه ریزان از روی شتابزدگی یا احساسات ملی خواسته اند خط مشی زبانی خاصی را به مردم خود تحمیل کنند، ناچار تلاش آنها به شکست انجامیده و جز ایجاد شکاف و چند دستگی نتیجه ای بیار نیاورده است.

اگر چه به علت شرایط خاص، باید وضع برنامه ریزی زبانی را در هر جامعه ای جدا گانه مورد بحث قرار داد، با وجود این، می توان فعالیت هائی را که در این زمینه می شود به چهار دسته زیر تقسیم نمود:

۱- احیای یکی از زبانهای بومی به عنوان زبان ملی یا زبان رسمی.

۲- نوسازی زبان بطوریکه زبان ملی بتواند جوابگوی نیازهای علمی و فنی روز باشد.

۳- تصفیه زبان از عناصر بیگانه.

۴- خط و مسائل مربوط به آن.

این بخش ها الزاماً از یکدیگر مجزا نیستند و گاهی در برنامه ریزی زبانی همه یا بعضی از آنها باهم تلفیق می شوند. با وجود این، تقسیم آنها به صورت بالا بحث آنها را ساده تر خواهد کرد.

احیای یک زبان ملی :

تلاش برای ایجاد یک زبان ملی سابقه ای طولانی دارد. قدیم ترین دستگاہی که رسماً برای این منظور بوجود آمده آکادمی فرانسه است که در سال ۱۶۳۵ رسماً تأسیس شد تا «زیر نظر دولت در راه گسترش، یکپارچگی و پالایش زبان فرانسه بکوشد». آکادمی فرانسه موقعی ایجاد شد که کشور فرانسه تقریباً مرزهای امروزی خود را یافته بود ولی باینکه پارچگی فرهنگی و زبانی هنوز فاصله زیادی داشت. طبق اسنادی که در دست است حتی در سال ۱۷۸۹ نیمی از اهالی جنوب این کشور زبان فرانسه نمی دانستند. وظیفه آکادمی فرانسه این بود که زبان فرانسه را «استاندارد» کند و برای آن فرهنگ لغت، دستور زبان و قواعد املائی یکنواخت بنویسد. آکادمی فرانسه در انجام وظیفه ای که به عهده داشت کاملاً موفق شد تا جائی که امروز عده ای معتقدند که آکادمی فرانسه باعث تحجر زبان فرانسه شده است.

تلاش برای احیای يك زبان ملی در قرن حاضر نیز نمونه‌های فراوان دارد. یکی از آنها احیای زبان عبری به‌عنوان زبان رسمی کشور اسرائیل است. زبان عبری زبانی بود مرده زیرا غیر از آثار مذهبی یهودی که به آن زبان نوشته شده بود، کاربردی نداشت و زبان مادری کسی به حساب نمی‌آمد. تلاش برای احیای عبری به‌عنوان زبان گفتگو از سال ۱۸۸۱ در فلسطین آغاز شد و در سال ۱۹۰۴ نیز گروهی بنام «کمیته زبان» تشکیل شد ولی تلاش برای احیای عبری با پیدایش دولت اسرائیل جنبه رسمی و جدی‌تری بخود گرفت. در سال ۱۹۵۳ به‌موجب قانون «آکادمی زبان عبری» بوجود آمد و جزو سازمانهای رسمی دولت اسرائیل شمرده شد. هدف از ایجاد این آکادمی «هدایت کردن توسعه زبان عبری بر اساس تحقیقات علمی» ذکر شده است. تصمیمات آکادمی درباره دستور زبان، املاء، واژه‌ها و اصطلاحات، آوانویسی و غیره از قدرت قانونی برخوردار است و پس از اینکه در خبرنامه رسمی چاپ شد برای دستگاههای آموزش و سازمانهای دولتی لازم الاجراست. بنا بر گزارش کارشناسان، نتیجه کار آکادمی در تحقق بخشیدن به هدف خود رضایت‌بخش بوده است. از يك طرف واژه‌های علمی و فنی زیادی ساخته شده که به‌غنی‌ای واژگان زبان عبری انجامیده و از سوی دیگر در دستور زبان دستکاریهای آگاهانه‌ای شده تا قواعد آن عام‌تر، اصولی‌تر و ساده‌تر گردد و آموزش و کاربرد آن موفقیت‌آمیزتر باشد. ولی در مورد اصلاح یا تغییر خط عبری که از مسائل بحث‌انگیز آکادمی است هنوز تصمیمی گرفته نشده است.

یکی دیگر از موارد احیای يك زبان ملی در قرن حاضر مربوط به کشور اندونزی است. آنچه امروز اندونزیایی نامیده می‌شود و زبان رسمی و ملی کشور اندونزی شمرده می‌شود صورت پرورش یافته و طراحی شده یکی از لهجه‌های زبان مالایایی است که از دیرباز در این نواحی نقش زبان میانجی داشته است. قدم اول برای تثبیت يك زبان ملی در سال ۱۹۲۸ برداشته شد، وقتی که جمعی از میهن پرستان اندونزی که در آن هنگام مستعمره هلند بود قسم‌نامه‌ای منتشر کردند و ایجاد يك کشور، يك ملت و يك زبان را آرمان خود قراردادند. ولی داشتن يك زبان ملی از مرز يك آرزو فراتر نرفت و زبان هلندی همچنان زبان رسمی و زبان آموزش و پرورش در دبیرستان و دانشگاه بود تا اینکه در خلال جنگ جهانی دوم اندونزی به دست ژاپنیها افتاد. ژاپنیها می‌خواستند زبان ژاپونی را بجای هلندی زبان رسمی اندونزی کنند ولی گرفتاریهای جنگ مجال کشمکش با میهن پرستان اندونزی را از آنان سلب کرد و ناچار به خواست مردم این سرزمین گردن گذاردند و زبان اندونزیایی را به‌عنوان زبان رسمی پذیرفتند. بدنبال این تصمیم، کاربرد زبان هلندی در مدارس و ادارات یکباره ممنوع شد و اندونزیایی بلافاصله جای آن را گرفت. از آنجائی که این زبان برای بدوش کشیدن چنین باری مجهز نبود کاربرد آن به‌عنوان زبان رسمی اشکالات فراوانی ایجاد کرد بطوریکه ژاپنیها مجبور شدند برای نوسازی آن هیشی بنام «کمیته زبان اندونزیایی» ایجاد کنند. این کمیته که بعداً از نظر نام و سازمان بارها تغییر کرد پس از استقلال اندونزی در سال ۱۹۴۵ همچنان به کار نوسازی زبان

ادامه داد. نوسازی زبان از یک طرف متوجه تدوین فرهنگ یا لغت نامه‌ای برای واژه‌های عادی زبان بود و از سوی دیگر می‌کوشید با ساختن و رواج واژه‌ها و اصطلاحات علمی و فنی به غنای واژگان زبان بیافزاید و آن را به عنوان وسیله‌ای کارآمد در اختیار علم و صنعت جدید قرار دهد. ولی مهمترین قسمت برنامه ریزی زبانی تهیه و تدوین دستور زبان یا به تعبیری «ساختن دستور اندوژبانی» بود. از آنجائی که این زبان در گذشته هیچ وقت زبان فرهنگ و ادبیات نبود و بیشتر در نقش یک زبان تجاری و رابط به کار رفته بود، هیچ وقت هم به یکنواختی و یکدست بودن آن اهمیت داده نشده بود و در نتیجه در قواعد صرف و نحو آن گوناگونیها و پدیده‌های زیادی وارد شده بود، بطوریکه کار تدوین دستور زبان از توصیف قواعد موجود فراتر می‌رفت و تاحدی جنبه ابداع و تجویز بخود می‌گرفت. با اینهمه امروز می‌توان گفت که اندوژبانی که روزی یک زبان محلی کم‌اهمیتی بود در نتیجه برنامه ریزی زبانی اکنون زبان رسمی و ملی کشوری است که با داشتن بیش از صد میلیون جمعیت، ششمین کشور پر جمعیت جهان است.

نوسازی زبان :

در بالا دیدیم که در جریان احیای زبان ملی یکی از مسائل مهمی که برنامه ریزان ناچار بوده‌اند به آن توجه کنند گسترش واژگان زبان است. اگر قرار باشد زبانی به صورت زبان ملی در همه سطوح

وسیله آموزش و پرورش قرار گیرد، ناچار است برای مفاهیم علمی و فنی جدید واژه داشته باشد و گرنه یا از واژه‌های خارجی انباشته می‌شود و بدین ترتیب هویت خود را از دست می‌دهد و یا اینکه مردم آن را زبانی ناتوان می‌انگارند و عملاً آن را کنار می‌گذارند. ولی نیاز به گسترش واژگان علمی منحصر به زبانهای نیست که تازه می‌خواهند نقش زبان ملی را در کشور خود بعهده بگیرند. بسیاری از زبانهای کهن نیز که سالها زبان ملی و رسمی بوده‌اند ناچار شده‌اند برای بدوش کشیدن بار علوم و فنون جدید واژگان خود را مجهز گردانند. زبان عربی یکی از این زبانهاست. از آنجائی که مصر از نظر فرهنگی پرچم دار کشور های عربی است، فکر نو- سازی واژگان زبان عربی نیز زودتر از همه در این کشور جامه عمل پوشید و باعث بوجود آمدن «جمع زبان عربی» در سال ۱۹۳۲ شد که از آن تاریخ تاکنون به فعالیت خود ادامه داده است. زبان فارسی یکی دیگر از این زبانهاست. فرهنگستان زبان ایران در اصل برای این بوجود آمده که واژگان علمی زبان فارسی را برای رویارویی با علوم و فنون جدید مجهز گرداند. اینکه آیا فرهنگستان در این کار موفق بوده یا نه بحث دیگری است که ما بعداً به آن اشاره خواهیم کرد.

پالایش یا تصفیه زبان :

وقتی به دلایل نظامی، سیاسی، اقتصادی،

مذهبی و مانند آن فرهنگ يك ملت یا قوم بر فرهنگ
ملت یا قوم دیگری چیره شود، آثار این غلبه در
زبان ملت مغلوب به صورت عناصر قرضی بیشتر
ظاهر می شود. وقتی آن عامل یا عوامل که پشتوانه
این هجوم فرهنگی بود از بین رفت یا به سستی گرائید،
آثار زبانی که بوجود آورده بود فوراً ناپدید نمی شود،
و هر آینه برای ریشه کن کردن آن آگاهانه تلاش
نشد ممکن است قرن‌ها و شاید برای همیشه باقی
بماند. وضع عناصر قرضی عربی در فارسی و عناصر
قرضی فرانسوی در زبان انگلیسی از این مقوله است.
در قرن حاضر که ملیت گرائی اوج گرفته و کشورهای
نوبت‌یاد زیادی بوجود آمده، تلاش برای پالایش
زبان و محو آثار ناخوشایند گذشته نیز بشدت رایج
شده و بخشی از سیاست زبانی دولت‌ها را تشکیل داده
است. از آنجائی که زبانهای اروپائی یادآور استعمار
و دوران خفت گذشته اند، بسیاری از کشورهای
تازه استقلال یافته با جدیت می کوشند تا رد پای آنها
را از زبانهای ملی و محلی خود پاک کنند، مثلاً
در جهت احیای زبان هندی به عنوان زبان رسمی
کشور هندوستان، کوشش می شود تا بجای واژه‌های
علمی و فنی انگلیسی از عناصر سنسکرت واژه‌های
تازه ساخته شود. در پاکستان سعی می شود که اردو،
زبان رسمی این کشور، از واژه‌های انگلیسی پاک
شود ولی در مقابل کاربرد واژه‌های عربی یا فارسی
در این زبان که هر روز نیز بیشتر می شود مقاومتی
نشان داده نمی شود. از آنچه گفته شد نباید چنین
نتیجه گرفت که پالایش زبانی در عصر حاضر همواره
متوجه محو آثار زبانهای اروپائی بوده است. ترکیه
در پالایش زبانی خود درست در جهت مخالف گام

برداشته است.

پس از پایان گرفتن جنگ جهانی اول و از هم
پاشیدن امپراتوری عثمانی که پادشاهان آن خود را
خلیفه مسلمانان و رهبر جهان اسلام می دانستند،
جمهوری ترکیه در سال ۱۹۲۳ ایجاد شد. رهبران
ترکیه جدید و بخصوص کمال آتاتورک معتقد بودند
که باید در ملت ترکیه احساس هویت ملی تازه‌ای
ایجاد شود بطوریکه ترک بودن خود را در درجه اول
اهمیت و مسلمان بودن خود را در درجه دوم قرار
دهند. و چنین اندیشیدند که برای احیای این هویت
ملی، ملت ترکیه باید با گذشته اسلامی خود قطع رابطه
کند. از سوی دیگر، برای اینکه ترکیه در عرصه
سیاست جهانی از اعتباری برخوردار باشد، راه کار
را در این دیدند که ترکیه را يك کشور اروپائی معرفی
کنند و نه يك کشور آسیائی. رهبران ترکیه برای
دست یافتن به این هدف کوشیدند تا این کشور از همه
وسائلی که آن را به اروپا نزدیک تر می کند بهره
برداری نماید. در چهارچوب این ایده نولوژی بود
که بر نام هر یکی از زبانی در ترکیه شکل گرفت و جامعه عمل
پوشید. در اجرایی این سیاست زبانی، ترکها نه تنها
با واژه‌های قرضی اروپائی که در زبان آنها موجود
بود به مبارزه برخاستند بلکه در مقابل هجوم روز
افزون این واژه‌ها نیز هیچ گونه مقاومتی نشان
ندادند، بطوریکه امروز واژگان زبان ترکی انباشته
است از واژه‌های اروپائی (مخصوصاً انگلیسی،
فرانسوی و ایتالیائی). این واژه‌ها تنها شامل اصطلاحات
علمی و فنی نیست، بلکه واژه‌های عادی زبان که در
ترکی برابرهای عادی و پذیرفته‌ای دارند را نیز دربر-
می گیرد. باز در جهت همین سیاست زبانی بود که

«کنگره زبان ترکی» در سال ۱۹۴۹ رسماً اعلام نمود که اصطلاحات علمی و فنی که در کشورهای پیشرفته به کار می‌رود در زبان ترکی نیز بهمان صورت به کار رود.

اما سیاست زبانی ترکیه در مورد عناصر قرضی عربی و فارسی طور دیگری عمل کرد. از آنجائی که هدف این بود که رابطه ترکیه با گذشته اسلامی‌اش سست شود، برنامه‌ریزان زبان از یک طرف به تغییر خط عربی به لاتین دست زدند و از سوی دیگر به ریشه‌کن کردن ویبرون ریختن واژه‌ها، پسوندها و پیشوندها و دیگر عناصر قرضی که از عربی و فارسی در ترکی عثمانی راه یافته بود همت گماشتند. امروز پس از گذشت نیم قرن («انقلاب زبانی» در ترکیه رسماً از ۱۹۲۸ آغاز شد) باید گفت ترکیه در هدف برنامه‌ریزی زبانی خود که بریدن از گذشته بود کاملاً موفق شده است: امروز برای یک کودک دبستانی در ترکیه عملاً غیر ممکن است که بدون کمک و راهنمایی بتواند نوشته‌ای را که پیش از جنگ جهانی اول نوشته شده است بخواند. این صرفاً به علت تغییر خط نیست، بلکه بیشتر به علت تحول حیرت‌انگیز در واژگان زبان و به میزان محدودتری در دستور زبان است؛ حتی نطق‌های معروف کمال آتاتورک را که در سال ۱۹۲۷ در مقابل کنگره حزب جمهوری ایراد کرده است بدون واژه‌نامه به دشواری می‌توان فهمید. این تحول زبانی موجب شده که در ترکیه فرهنگ‌های لغت عثمانی به ترکی بوجود آید. ترکیه تنها ملتی است که مجبور شده باتدوین این فرهنگ‌ها برای واژه‌ها و اصطلاحاتی که در پنجاه سال قبل در زبان خودش به کار می‌رفته امروز برابری به صورت

ترجمه با توضیح از ترکی معاصر به دست بدهد.

مسائل مربوط به خط :

موضوع خط ممکن است به صورت‌های گوناگون در برنامه‌ریزی زبانی وارد شود :

۱ - انتخاب خط مناسب برای زبانهائی که تا کنون نوشته نشده‌اند؛ بسیارند زبانهائی که هنوز خط ندارند و فقط به صورت گفتار به کار می‌روند. مسأله بررسی این زبانها و گزینش نظام خطی مناسبی برای آنها ممکن است در بعضی کشورها جزو برنامه‌ریزی زبانی قرار گیرد.

۲ - انتخاب یک خط همگانی: در بعضی از کشورهای چندزبانه، تعدد خط نیز وجود دارد، باین معنی که همه یا برخی از زبانها خط مستقل و خاص خود را دارند. این چندگانگی خط مشکل ارتباط را در سطح کشور پیچیده‌تر می‌کند. انتخاب یک خط واحد در اینگونه جوامع ممکن است جزو برنامه‌ریزی زبانی دولت قرار گیرد. مثلاً سیاست زبانی اتحاد جماهیر شوروی این بود که زبانهای مختلف این کشور پهناور خط سیریلی (Cyrillic) را به عنوان خط عمومی پذیرند. بنابراین در تاجیکستان، به عنوان مثال، که گونه‌ای از زبان فارسی صحبت می‌شود، برای نوشتن این زبان از خط سیریلی (همان خطی که روسی هم به آن نوشته می‌شود) استفاده می‌شود.

۳ - اصلاح خط : گاهی به علت تحول زبان و ثابت ماندن خط ، املائی کلمات دیگر نمی‌تواند نمایندۀ تلفظ واقعی کلمات باشد ، مثل املائی کلمات laugh, night و غیره در انگلیسی که یادآور تلفظ قدیمی این کلمات است . گاهی نیز ممکن است در نظام خط نارسائی‌هایی باشد که نتواند نمایانگر صداهای زبان باشد ، مثل خط فارسی که سه مصوب a, e, o در آن وارد نمی‌شود و در نتیجه تلفظ بعضی از کلمات را کاملاً مشخص نمی‌کند . پیشنهادهایی از این قبیل که در انگلیسی بجای right, night بنویسند rite, nite یا پیشنهادهایی از این قبیل که سه حرف به القبای فارسی افزوده شود که نماینده سه مصوب بالا باشد یا از چهار حرف ض ، ظ ، ذ ، ز که همه در فارسی نماینده صدای واحد /z/ هستند فقط یکی انتخاب و سه‌تای دیگر کنار گذاشته شود و پیشنهادهای دیگری از این قبیل ، همه در مقولۀ اصلاح خط قرار می‌گیرند .

۴ - یکنواخت کردن خط : گاهی اتفاق می‌افتد که شیوۀ املائی یک زبان صورت یکنواختی ندارد ، مانند املائی فارسی که می‌توان بعضی حروف آن را بهم چسباند یا جدا نوشت و غیره . ممکن است در کشوری «استاندارد کردن» املائی زبان جزو برنامه‌ریزی زبانی قرار گیرد . بسیاری از بحث‌هایی که امروز در زمینۀ «درست‌وغلط»^۴ در زبان فارسی می‌شود ، به یکنواخت کردن املائی فارسی مربوط می‌شود .

۵ - تغییر خط : تغییر خط یعنی کنار گذاشتن

نظام خطی موجود و گردیدن نظام خطی دیگری بجای آن . این بنیادی‌ترین تحولی است که در مورد خط می‌توان بوجود آورد . در هر یک از کشورهای آسیائی که مسأله تغییر خط مطرح شده ، مانند هندوستان ، پاکستان ، چین ، ژاپن ، ایران ، اسرائیل ، این پیشنهاد دو جنبهٔ موافق و مخالف بوجود آورده ولی سرانجام به دلایل مختلف موقتاً یا برای همیشه از آن صرف نظر شده است . بطور کلی می‌توان گفت که هر جا سنت ادبی وجود داشته باشد ، یعنی گنجینهٔ ادبی و فرهنگی ارزشمندی پشتوانۀ خط باشد ، پیشنهاد تغییر خط با مقاومت و مخالفت مواجه می‌شود و کنار گذاشته می‌شود . حتی در چین نیز که از یک حکومت مرکزی مقتدر برخوردار است تغییر خط عملی نشد . یکی از شعارهای رهبران چین کمونیست قبل از پیروزی ، لاتینی کردن خط بود . تا سال ۱۹۵۸ نیز این مسأله جزو برنامهٔ دولت بود ولی از آن تاریخ به بعد دربارهٔ آن بحثی جدی به میان نیامده و بی‌سر و صدا به دست فراموشی سپرده شده است . در مورد چین عامل دیگری نیز وجود دارد که مانع تغییر خط می‌شود : تغییر خط فعلی به وحدت زبانی در چین لطمه می‌زند زیرا خط واژه‌نگار (logograph) چینی که در آن هر علامت در مقابل یک واژه یا یک واحد کوچک دستوری قرار می‌گیرد نقش ارتباطی خود را ماوراء اصوات ایفا می‌کند و بهمین دلیل می‌تواند بین سخنگویان لهجه‌های بسیار متفاوت چینی که گاهی به اندازه دو زبان جداگانه باهم فاصله دارند ، ارتباط برقرار کند . بالقبائی کردن خط ، این نقش ارتباطی از خط چینی گرفته می‌شود و بالمآل به زبان وحدت‌زبانی در این کشور تمام خواهد شد .

تغییر خط و واژه‌نگار

با وجود همه مشکلاتی که در تغییر خط وجود دارد، باید از تغییر خط در ترکیه به عنوان یک نمونه موفق یاد کرد. (موفق باین اعتبار که طبق نظر برنامه ریزان عملی گردید). الفبای لاتینی که متناسب با دستگاه آوایی ترکی در آن تغییراتی داده شده بود در سال ۱۹۲۸ به مردم عرضه شد و کاربرد خط عربی از اوایل سال ۱۹۲۹ موقوف شد و در همین سال نیز آموزش زبان فارسی و عربی در مدارس متوقف گردید. این تغییر خط به تنهایی بیش از هر عامل دیگری در قطع رابطه ملت ترکیه با گذشته اسلامی اش مؤثر واقع شد و راه را برای پیوستن آن به چراغ کشورهای اروپائی هموار نمود.

قبل از اینکه بحث برنامه ریزی زبانی را به پایان برسانیم، بجاست که نکته ای را بطور کلی مطرح نماییم. در همه برنامه ریزیهای زبانی که از موفقیتی برخوردار شده اند، همیشه دو شرط وجود داشته است: یکی وجود انگیزه ای در مردم و دیگری حمایت دولت. انگیزه مردم ممکن است صورتهای گوناگونی داشته باشد، مانند دست یافتن به استقلال ملی (مانند اندونزی)، احیای فرهنگ قومی (مانند اسرائیل) و اشکال گوناگون دیگر. اگر این انگیزه ملی در مردم وجود نداشته باشد، برنامه ریزیهای زبانی دولت صورت تحمیلی پیدامی کند و سرانجام با شکست مواجه می شود. اگر می بینیم که برنامه ریزی زبانی در ترکیه با چنین موفقیتی مواجه گردید، باین دلیل بود که رهبران ترکیه جدید توانستند انگیزه ای نیرومند در ملت ترکیه ایجاد کنند که راه برای پذیرفتن تغییرات زبانی هموار نماید. از سوی دیگر اگر انگیزه ملی وجود داشته باشد ولی حمایت دولت

در میان نباشد، برنامه ریزی زبانی در اثر تکیه رویها و سلیقه های شخصی دچار پراکندگی و نابسامانی می شود و نتیجه ای بیار نمی آورد. خلاصه اینکه انگیزه ملی و حمایت دولت باید توأماً وجود داشته باشند.

اکنون اگر در پرتو این نظر به کار فرهنگستان زبان در ایران نگاه کنیم، متوجه می شویم که فعالیت های این سازمان در محیطی انجام می شود که هیچ کدام از دو شرط بالا وجود ندارد. درست است که هر شب در روزنامه ها می خوانیم که سمینار-سازهای حرفه ای می گویند «زبان فارسی به خطر افتاده است»، «زبان فارسی را نجات بدهید» و شعارهای کلیشه ای دیگری از اینگونه، ولی به اعتقاد نگارنده مردم ایران عموماً احساس نمی کنند که «زبان فارسی» به خطر افتاده باشد؛ و به حق چنین احساس می کنند زیرا نه تنها هیچ خطری زبان فارسی را تهدید نمی کند بلکه وضع زبان فارسی از هر دوره ای درخشانتر و پاینده تر است. بنابراین در عمق ذهن ایرانی تشویشی در مورد زبان فارسی وجود ندارد که انگیزه ای برای قبول دستکاریهای زبانی قرار گیرد. از سوی دیگر باید توجه داشت که اگر چه فرهنگستان از طرف دولت ایجاد شده است و هر سال بودجه گراف آنرا نیز دولت می پردازد، ولی این سازمان از حمایت معنوی و عملی دولت برخوردار نیست. نبودن انگیزه کافی در مردم باعث می شود که فریاد اعتراض آنها در برابر واژه های ساخته فرهنگستان بلند شود و گاهی نیز باعث واکنش های طنز آمیز و کشمکش های کودکانه

می‌گردد. نبودن حمایت دولت نیز باعث می‌شود که تصمیمات فرهنگستان از نیروی اجرایی برخوردار نباشد و از چهار دیوار فرهنگستان فراتر نرود. خلاصه اینکه نبودن انگیزه کافی در مردم و نبودن حمایت دولت باعث شده که فرهنگستان زبان به صورت سازمانی کم‌فایده درآید و تأثیر فعالیت‌های آن از حد یک «سرگرمی روشنفکرانه» فراتر نرود.

آوناگو نیهای زبانی :

هر زبانی را که مورد بررسی قرار دهیم، فواری می‌بینیم که آن زبان یکدست و یکنواخت نیست، یعنی بین سخنگویان آن از نظر تلفظ، واژگان، و در مقیاسی محدودتر، از نظر دستور زبان تفاوت‌هایی وجود دارد. بعضی از این تفاوت‌ها فردی هستند، ولی برخی دیگر جنبه گروهی دارند. این تفاوت‌های جمعی که گروهی از سخنگویان یک زبان را از قبیه جدا می‌کند معمولاً با عواملی غیر زبانی مانند منطقه جغرافیایی، درجه تحصیلات، طبقه اجتماعی، مذهب، حرفه و بسیاری عوامل دیگر که در جامعه گروه‌بندی‌های ایجاد می‌کنند بستگی دارد. مثلاً همه کس می‌دانند که آن گونه زبان فارسی که واعظی روی منبر به کار می‌برد با آن گونه‌ای که یک مفسر تلویزیون ضمن گزارش یک بازی فوتبال به کار می‌گیرد (صرف نظر از محتوی) فرق دارد. بررسی این تفاوت‌های زبانی و مرتبط کردن آنها با عوامل غیر زبانی که در جامعه برش‌هایی بوجود می‌آورد،

یکی دیگر از مسائلی است که در حوزه جامعه‌شناسی زبان قرار می‌گیرد.

برای آسان شدن بحث می‌توان تفاوت‌های زبانی را به دو گروه کلی تقسیم کرد: یک دسته تفاوت‌هایی است که به شخص سخنگو مربوط می‌شود، یعنی ناشی از وضعی است که او در اجتماع دارد، وضعی که در یک مقطع زمانی تقریباً ثابت است. ما باین گونه تفاوت‌ها **لهجه** می‌گوئیم؛ دسته دوم تفاوت‌هایی است که ناشی از کاربردهای گوناگون زبان برای منظور-های متفاوت روزمره است؛ وضعی که دائماً در تغییر است. ما باین تفاوت‌ها **سبک** می‌گوئیم.

لهجه :

عوامل غیر زبانی که می‌توانند در فرد ایجاد لهجه کنند بسیارند. چون و چند این عوامل به نوع جامعه زبانی بستگی دارد؛ ما در اینجا به چند مورد کلی اشاره می‌کنیم. عمومی‌ترین عامل غیر زبانی که موجب پیدایش لهجه می‌شود، منطقه جغرافیایی است که فرد در آن به دنیا می‌آید و بزرگ می‌شود. این پدیده است بسیار عالی بطوری که در مراسم و مراسم‌ها را نیز برای همین تفاوت‌ها به کار می‌برند. ما باین لهجه‌ها، لهجه‌های جغرافیایی می‌گوئیم. در بعضی زبانها لهجه‌های جغرافیایی آنچنان از هم فاصله می‌گیرند که اگر در قلمرو سیاسی یک کشور نبودند زبان‌های جداگانه به حساب می‌آمدند، مانند لهجه‌های زبان چینی. در این مواقع معمولاً یکی

از لهجه‌ها نقش لهجه (یا زبان) میانجی را بعهدہ می‌گیرد. مثلاً درجین لهجهٔ مندرین (Mandarin) یعنی لهجه‌ای که در پکن و نواحی مجاور آن صحبت می‌شود، این نقش میانجی را بعهدہ گرفته است. یکی دیگر از عوامل غیرزبانی که ممکن است ایجاد لهجه کند، طبقه اجتماعی است. لهجه‌های اجتماعی می‌توانند از مرز لهجه‌های جغرافیائی عبور کنند و کسانی را که در گوشه و کنار یک جامعهٔ زبانی بآن طبقه تعلق دارند دربرگیرند. خوشبختانه در ایران لهجه‌های اجتماعی باین مفهوم وجود ندارد ولی از کشورهای دیگر می‌توان مثال‌هایی ذکر کرد. «اگر چه سیاهان امریکا در ایالت‌های مختلف پراکنده هستند، ولی گفتار آنها ویژگی‌هایی دارند که اجازہ می‌دهد کم و بیش یک لهجهٔ اجتماعی تشکیل دهند؛ بطوریکه گفتار سیاهان بیش از آنکه تعلق آنها را به ناحیهٔ جغرافیائی خاصی نشان دهد مشخص کنندهٔ طبقه اقتصادی-اجتماعی آنها است. انگلستان یکی از کشورهای است که در آن مثال‌های جالبی از لهجه‌های اجتماعی می‌توان یافت. بزرگترین تمایز لهجه‌های طبقاتی در شهر لندن وجود دارد. طبقات کم درآمد و تحصیل نکرده که بومی لندن باشند لهجهٔ کاملاً متفاوتی دارند که به آن کاکنی (Cockney) گفته می‌شود. کاکنی‌ها در تمام محله‌های فقیرنشین لندن یافت می‌شوند ولی مرکز عمدهٔ آنها در ساحل شرقی رود تمز (Thames) است. لهجهٔ کاکنی منפורترین لهجهٔ اجتماعی انگلستان است بطوریکه شنیدن آن برای بعضی طبقات دیگر چندان آوار است. ولی در ساحل غربی رودخانه تمز عموماً طبقات مرفه و پر درآمد زندگی می‌کنند که لهجه‌ای

کاملاً متمایز دارند که بآن لهجهٔ لندن می‌گویند. این لهجه از اعتبار اجتماعی خاصی برخوردار است و یکی از لهجه‌های معتبر در این کشور است. علاوه بر لهجهٔ لندن، لهجهٔ شهرهای آکسفورد و کیمبریج نیز از ارزش اجتماعی و فرهنگی خاصی برخوردار است و در حکم الگو است. ولی لهجهٔ نواحی صنعتی مانند لهجهٔ شهرهای لیدز، منچستر، بیرمنگام، لیورپول و غیره اعتبار اجتماعی چندانی ندارند و نزد طبقات بالا پذیرفته نیستند. در انگلستان همبستگی طبقاتی در طبقات بالا باعث یکپارچگی لهجه می‌شود و فاصلهٔ مکانی را از میان برمی‌دارد، یعنی یک نفر بومی اسکاتلند یا لیدز یا منچستر که از طبقات بالا باشد معمولاً با لهجهٔ آکسفورد و کیمبریج یا لندن صحبت می‌کند اگر چه ممکن است هیچوقت در این شهرها زندگی نکرده باشد. مردم طبقات بالا می‌توانند در هر شهری که باشند فرزندان خود را به یک نوع مدرسهٔ خصوصی که به Public School معروف است و شهریهٔ بسیار گرانی دارد بفرستند تا از بچگی لهجهٔ محلی را از سر بازکنند و به یکی از لهجه‌های معتبر عادت کنند. در انگلستان لهجهٔ بیش از آنکه یک شاخص جغرافیائی باشد، یک شاخص اجتماعی است و وسیلهٔ ارزیابی اجتماعی افراد قرار می‌گیرد. کمتر کسی با لهجهٔ محلی ناپذیرفته یا با لهجهٔ کاکنی می‌تواند به موفقیت‌های اجتماعی و شغلی دست یابد بدون اینکه مجبور شود لهجهٔ بومی خود را تغییر دهد و سخن گفتن به لهجهٔ اجتماعی معتبری را یاد بگیرد.»

داشتن یا نداشتن تحصیلات و میزان و نوع آن نیز می‌تواند کم و بیش ایجاد یک گونهٔ زبانی خاص

کند. به عبارت دیگر «نوع گفتار می تواند منعکس کننده درجه تحصیلات باشد و تا آنجا که تحصیلات نماینده طبقه اجتماعی است، نمایشگر طبقه اجتماعی افراد نیز باشد. مثلاً در فارسی تغییر صورت بعضی از واژه ها، مانند گفتن سولاخ بجای سوراخ، دیفال بجای دیوار، عسک بجای عکس، تاسکی بجای تاسی، مقش بجای مشق، یا به کاربردن اصطلاحاتی چون حسن خوبی، اقل کم، از اسر و غیره، نشان یسوادی است. تا این اواخر کسانی که تحصیلات قدیمی و مذهبی داشتند، گفتارشان پر بود از اصطلاحات و جملات قصار عربی و امروز نیز کسانی که دو زبان هستند و تحصیلات غربی داشته اند، گفتارشان پر است از واژه ها و اصطلاحات بیگانه غربی.»^۷ حتی از روی اصطلاحات و واژه هایی که به کار می برند می توان فهمید که درجه کشور و درجه رشته ای تحصیل کرده اند. برای برخی از کسانی که در ادبیات فارسی تبحری ندارند، خواندن شعر و نقل ضرب المثل های ادبی به مناسبت موقعیتی که پیش می آید بسیار عادی و گاهی اجتناب ناپذیر است. نگارنده مشاهده کرده است که اکثر استادان ادبیات فارسی حتی به گفتار عادی خود نیز «چاشنی ادبی» می زنند و این کار برای آنها بهیچوجه غیر عادی نیست. آنچه به بحث ما مربوط می شود این است که نوع تحصیلات این افراد برای آنها گونه زبانی متمایزی بوجود آورده است.

یکی دیگر از عوامل غیر زبانی که ممکن است در گفتار منعکس گردد و ایجاد نوعی لهجه نماید جنسیت (sex) است. گفتار زنان در هر جامعه زبانی ویژگی هایی دارد که آن را کم و بیش از گفتار

مردان متمایز می کند. گاهی این تفاوتها در سطح واژگان آشکار می شود، یعنی به کاربرد بعضی از واژه ها مربوط می شود؛ گاهی جنبه آواسی دارد، یعنی به تلفظ کلمات یا آهنگ جمله مربوط می شود؛ گاهی نیز در نظام دستوری زبان منعکس می شود. درباره ای موارد نیز ترکیبی از این تفاوتها گفتار زنان و مردان را از هم متمایز می سازد. تفاوت هایی که به نظام دستوری زبان مربوط می شوند از تفاوت های دیگر بنیادی تر و از نظر مطالعه جالب تر هستند. ساده ترین نوع این تمایزات، تمایز مذکر و مؤنث است که در بسیاری از زبانها که متعلق به خانواده های زبانی متفاوت هستند، یافت می شود. ولی تفاوت های دستوری مربوط به جنسیت در بعضی از زبانها از تمایز مؤنث/مذکر فراتر می رود. یکی از این زبانها کوساتی (Kosati) است که از زبان های سرخ-پوشان امریکا است و اکنون در جنوب غربی لوئی-زیانا صحبت می شود. در این زبان بسته باینکه گوینده زن باشد یا مرد صرف بعضی از افعال و فو اخت (tone) برخی از کلمات تفاوت می کند. مثال های زیر نمونه ای از این تفاوتها را به دست می دهد:

گوبنده مرد	گوبنده زن	ترجمه
lakáws	lakáw	دارد آن را بلند می کند
lakáwwitaks	lakáwwitak	بگذارد آن را بلند کم
móls	mól	دارد آن را پوست می کند
lakáwwilic	lakáwwilit	آن را بلند کردم
ips	i:p	دارد آن را می خورد
tals	tal	دارد آن را می بافت
tacilws	tacilw	دارد آن را می خواند

جالب اینکه زنان و مردان هر دو گونه زبان را می‌دانند و بر حسب موقعیت آنها را به کار می‌برند. مثلاً اگر مردی ضمن گفتار خود بخواهد از قول زنی چیزی بگوید صورتهای صرفی زنانه به کار می‌برد؛ برعکس اگر زنی بخواهد از مردی نقل قول کند صورتهای صرفی مردانه به کار می‌گیرد.

زبانهایی که تفاوت جنسیت سخنگو در آنها آشکار می‌شود منحصر به زبانهای سرخ‌پوستی نیست. تائی (Thai) که در جنوب شبه‌جزیره هندوچین در آسیا صحبت می‌شود یکی دیگر از این زبانهاست. مثلاً در این زبان دو ضمیر اول شخص مفرد (من) وجود دارد: phom که بوسیلهٔ مردان به کار برده می‌شود و dichan که کاربرد آن مخصوص زنان است. علاوه بر این، تفاوت‌های دیگری نیز وجود دارد (مثلاً در جمله‌های پرسشی و در جمله‌های جوابی) که چون بسامد آنها در گفتار روزمره زیاد است تمایز بین گفتار زنان و مردان را کاملاً آشکار می‌کند.

«در زبان فارسی این تفاوتها بسیار کم است و بیشتر به‌دو اژگان مربوط می‌شود. مثلاً اصطلاحاتی نظیر «خاک عالم»، «خدا مرگم بده»، «چیوانگی» و مانند آن خاص زنان است. به‌کار بردن اصطلاحات زنان بوسیلهٔ یک مرد او را «زنانه» جلوه می‌دهد. اصطلاح «اوخواهر» که در لهجهٔ تهرانی برای اشاره به مردانی به کار می‌رود که رفتاری زنانه دارند، از روی این اصل ساخته شده است. همچنین اصطلاحاتی هست که مخصوص مردان است و به‌کار بردن آنها از طرف زنان آنها را زخمی و مردانه جلوه می‌دهد.» یکی دیگر از عوامل غیرزبانی که می‌تواند

ایجاد یک گونهٔ زبانی یا لهجه کند، مذهب است. مثلاً کلییمان در طول تاریخ هر جا زندگی کرده‌اند معمولاً خود را از نظر زبانی از دیگران متمایز نگاه داشته‌اند. نمونهٔ بارز آن بوجود آمده زبان ییدیش (Yiddish) است که بیشتر یهودیان اروپا و آمریکا بآن صحبت می‌کنند. ییدیش که صورت تغییر یافته و کوتاه‌شدهٔ jüdisch deutsch - یعنی آلمانی یهودی - است در اصل یکی از لهجه‌های زبان آلمانی بوده که امروز به صورت زبان مستقلی در آمده و با خط عبری نوشته می‌شود. ییدیش در اصل مخصوص یهودیان آلمان بود ولی در اثر مهاجرت آنها به اروپای شرقی و نقاط دیگر اروپا و سپس به آمریکا، امروز زبان مادری بسیاری از یهودیان در اروپا و آمریکا است.

کلییمان ایران نیز که در شهرهای مختلف مانند اصفهان، همدان، کاشان و غیره پراکنده‌اند به یک گویش خاص صحبت می‌کنند که با فارسی متداول تفاوت بسیار دارد و بدون یادگیری برای فارسی‌زبانان مفهوم نمی‌شود. گویش کلییمان بسته به شهری که در آن زندگی می‌کنند ویژگی‌هایی دارد ولی اصولاً یک گویش واحد است. کلییمان معمولاً بین خود باین گویش صحبت می‌کنند ولی با غیر کلییمان فارسی حرف می‌زنند. گویش خاص کلییمان روی فارسی آنان اثر می‌گذارد و باعث می‌شود که آنان در فارسی «لهجه داشته باشند» و از روی این لهجه اغلب به آسانی می‌توان آنها را باز شناخت. ولی امروز کلییمان بیش از پیش در بافت جامعهٔ ایران جذب می‌شوند و به همین نسبت هم از کاربرد گویش کلیمی کاسته شده و اثر آن نیز در فارسی کلییمان جوان

ناچیز شده است. با وجود این، هنوز کلیمیان مسن و میان سال، حتی در تهران، فارسی را بالهجه کلیمی حرف می زنند. تغییری که در گرایش کلیمیان در نامگذاری بوجود آمده دلیل دیگری است بر اینکه بیش از پیش در جامعه ایران جذب می شوند: امروز بجای اسحق، موسی، داود و دیگر اسم های کاملاً مشخص کلیمی به نام هایی چون جمشید، پرویز و مانند آن بر می خوریم که نام های خاص کلیمی نیستند.

در مورد آرامنه نیز تمایز مذهب با تمایز زبان همراه است. آرامنه جوان که تحصیلات جدید دارند و از بیچگی با فارسی زبانان معاشرت می کنند، در ارمنی و فارسی دوزبانۀ کامل هستند و فارسی را بدون لهجه صحبت می کنند. ولی آرامنه مسن و میان سال اغلب دو زبانۀ ناقص هستند و فارسی را بالهجه ارمنی صحبت می کنند بطوریکه کاملاً باز شناخته می شوند.

تغییری که در گرایش کلیمیان در نامگذاری بوجود آمده در آرامنه دیده نمی شود و نام های آنها همچنان آنها را متمایز می سازد. در مورد زردشتیان نیز تمایز مذهب با تمایز زبان همراه است. زردشتیان بجز هم نیز به گویش خاصی صحبت می کنند که برای فارسی زبانان بدون یادگیری مفهوم نیست.

سبک:

زبان بسته به شرایط متغیری که در آن به کار برده می شود بسته به وظایف متنوعی که به عهده می گیرد، گونه هایی پیدا می کند. چنانکه گفته شد، باین گونه ها که از تفاوت کاربرد ناشی می شود، سبک^{۱۱} گفته می شود. در تحلیلی دقیق تری می بریم که

سبک زبان یاسه عامل مهم بستگی دارد: موضوع، وسیله بیان و رابطه اجتماعی گوینده و شنونده.

موضوع سخن در سبک زبانی که به کار برده می شود مؤثر است. از اینجاست که سبک يك سخنرانی مذهبی با سبک يك نطق داغ انتخاباتی تفاوت پیدا می کند و باز از اینجاست که این هر دو با سبک يك سخنرانی علمی، مثلاً در يك کنگره پزشکی، تفاوت پیدا می کنند و باز از اینجاست که همه اینها با سبک گزارش يك بازی فوتبال تفاوت دارند. ما بقدری باین تفاوت های سبکی خو گرفته ایم که آنها را بدیهی فرض می کنیم و تنها وقتی متوجه آنها می شویم که گوینده ای دانسته یا ندانسته روال های عادی را بشکند و سبکی را به کار برد که مناسب با موضوع سخن او نباشد. مثلاً تصور کنید که اگر گوینده ای برای گزارش يك مسابقه کشتی از سبک يك سخنرانی مذهبی استفاده کند، کار او چقدر موجب خنده یا تعجب خواهد شد. گاهی هنرپیشگان کمدی برای خندانند مردم از کاربرد نامناسب سبک آگاهانه استفاده می کنند.

عامل دوم وسیله بیان است: منظور از وسیله بیان این است که آیا زبان به صورت گفتار به کار برده شود یا به صورت نوشتار. در هر زبان بین گفتار و نوشتار تفاوت هایی وجود دارد که باید رعایت نمود. چون و چند این تفاوتها در زبانهای گوناگون فرق می کند ولی تفاوت بین گفتار و نوشتار بطور کلی در هر زبانی وجود دارد و دلیل آنهم این است که نوشتار محافظه کارتر است و پایایی تحولات گفتار دگرگون نمی شود. این تفاوتها ممکن است مربوط به تلفظ باشد چنانکه ما در فارسی گفتاری می گوئیم

«میره» /mire/ ولی می نویسیم «میرود» /miravad/ یا ممکن است مربوط به کاربرد واژه باشد چنانکه در فارسی گفتاری واژه‌هایی مانند «یالقوز، خیت، چاخان، الم‌شنگه» و بسیاری دیگر را به کار می‌بریم ولی آنها را نمی‌نویسیم. نیز ممکن است این تفاوتها از نوع دستوری باشد. مثلاً در فارسی گفتاری برای معرفه کردن اسم می‌توان معصوت /e/ را به دنبال اسم اضافه کرد (مانند: کتابه اینجا است) ولی در نوشتار برای معرفه کردن اسم یا آن را بدون هیچگونه علامتی به کار می‌بریم (مانند: کتاب اینجا است) و یا کلمه «آن» را پیش از آن قرار می‌دهیم (مانند: آن کتاب اینجا است). یا در فرانس، صیغه گذشته ساده فعل منحصرأ در نوشتار دیده می‌شود و نه در گفتار. بطور کلی می‌توان گفت که در هر زبانی گفتار و نوشتار دو سبک متفاوت دارند که اهل زبان آنها را یاد می‌گیرند و دانسته یا ندانسته تفاوت‌های آنها را رعایت می‌کنند.

عام سوم در تعیین سبک، رابطه اجتماعی موجود بین گوینده و شنونده است. همه افراد یک جامعه از نظر اجتماعی همپایه نیستند؛ بعضی برتر و بعضی پائین‌ترند یا بهر حال برتر و پائین‌تر تصور می‌شوند. اغلب از روی گفتار گوینده می‌توان به نگرش او نسبت به مخاطب پی برد، باین معنی که می‌توان حدس زد آیا گوینده مخاطب خود را از نظر اجتماعی پائین‌تر یا همپایه یا برتر از خود می‌داند. مثلاً اگر شما بشنوید که کسی پای تلفن به مخاطب خود می‌گوید «اگه تو بگی من این کارو میکنم» در موقعیت دیگر به مخاطب دیگری می‌گوید «اگر جنابعالی امر بفرمائید بنده یقیناً امر جنابعالی را اطاعت خواهم کرد» شما فوراً

متوجه می‌شوید که گوینده در این دو موقعیت نسبت به مخاطب‌های خود در دو سطح اجتماعی متفاوت قرار می‌گیرد: این دو جمله از نظر معنا یکسان هستند، ولی اولی منعکس‌کننده این واقعیت است که مخاطب از نظر وضع اجتماعی یا زیر دست گوینده است و یا همپایه او، در حالیکه دومی منعکس‌کننده این واقعیت است که مخاطب از نظر موقعیت اجتماعی بر گوینده برتر است. این گوینده به عنوان یک فارسی زبان یاد گرفته است که اگر بخواهد در جامعه‌ای که دارای قشر بندیهای متفاوتی است زندگی کند و کار خود را از پیش برود، باید در تماس‌های خود با دیگران آن گونه رفتار زبانی یا آن سبک گفتار را که منعکس کننده سطح اجتماعی موجود بین آنها است از خود نشان دهد.^{۱۲}

اختلاف سطح اجتماعی در همه جوامع یافت می‌شود. این اختلاف سطح الزاماً به میزان درآمد و ثروت افراد بستگی ندارد: سن، تحصیلات، مقام، حرفه، شهرت و بسیاری عوامل دیگر نیز می‌توانند در تعیین سطح اجتماعی یک فرد مؤثر باشند. بعضی از زبانها اختلاف سطح اجتماعی گویندگان خود را چندان نشان نمی‌دهند، ولی بعضی دیگر این اختلاف را بطور بارزی آشکار می‌کنند. بطور کلی می‌توان گفت که زبانهای شرقی بیشتر از زبانهای غربی اختلاف سطح اجتماعی گویندگان خود را منعکس می‌کنند. مثلاً زبان انگلیسی و بخصوص انگلیسی امریکائی چندان نشان‌دهنده اختلاف سطح اجتماعی گوینده و شنونده نیست، در حالیکه زبان ژاپنی و بخصوص زبان جاوای دارای سطوح اجتماعی متفاوتی است که فوراً وضع گوینده را نسبت به شنونده

اول شخص مفرد در اشاره به سوم شخص مفرد	اول شخص مفرد در خطاب به خودش و در خطاب به دوم شخص مفرد	درجات اختلاف سطح	
ایشان امر فرمودند	جنابعالی امر فرمودید	+ ۴	در خطاب به دوم شخص و سوم شخص مفرد
ایشان فرمودند }	جنابعالی فرمودید	+ ۳	
	شما فرمودید	+ ۲	
ایشان گفتند	شما گفتید	+ ۱	
او گفت	تو گفتی	۰	
	من گفتم شهرتگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی من عرض کردم رتال جامع علوم انسانی بنده عرض کردم	۰ - ۱ - ۲	اول شخص در خطاب به خودش

یا کسی که درباره او صحبت می شود مشخص می نماید .

زبان فارسی کمتر از زبانهای چون جاوه ای

یا ژاپونی و بیشتر از زبانی چون انگلیسی اختلاف سطح گوینده و شنونده را آشکار می کند. مثلاً این سه جمله انگلیسی I said, you said, he said که از نظر

رابطه گوینده و شنونده خنثی است در فارسی بر حسب رابطه گوینده و شنونده معادلهای گوناگونی پیدا می کند که در جدول صفحه ۲۷ نمایش داده شده است:

در باره این جدول به چند نکته باید توجه داشت. یکی اینکه درجاتی که در اینجا تعیین شده یک سلسله مراتب قاطع و بی چون و چرا نیست: غرض از این جدول نمایش تقریبی روابطی است که معمولاً فارسی زبانان در گفتار خود کم و بیش مراعات می کنند. درجاتی که علامت مثبت دارند به ترتیب افزایش مقام مخاطب یا شخص سومی را که در باره او صحبت می شود نشان می دهند؛ درجاتی که علامت منفی دارند به ترتیب توابع یا فاصله اجتماعی گوینده را نسبت به مخاطب یا شخص ثالث نشان می دهند و درجاتی که علامت صفر دارند خنثی تلقی می شوند. نکته دیگر اینکه ممکن است واقعاً اختلاف سطح اجتماعی بین گوینده و شنونده یا شخص مورد بحث وجود نداشته باشد، ولی گوینده همچنان از صورت های (-) درباره خودش و از صورت های (+) درباره دیگران استفاده نماید. در این صورت کاربرد این صورت های زبانی حمل بر ادب، احترام و یا توابع خواهند شد، ولی اگر از حد متعادل خارج شود به تملق، چاپلوسی و یا چرب زبانی تعبیر خواهد شد. ما در گفتار روزانه خویش اغلب ناخود آگاه آن صورتهای زبانی را برمی گیریم که متناسب با رابطه اجتماعی ما با دیگران باشد. به چند جمله زیر که گفتگوی بین یک کارمند و رئیس اداره را نشان می دهد توجه نمائید؛ شماره های داخل پرانتز نوع رابطه را بطور تقریبی طبق جدول بالا نشان می دهد:

کارمند: بنده خدمتان شرفیاب شدم (۲-)
تا استدعا کنم (۲-) یا تقاضای انتقالی که خدمتان تقدیم کردم (۲-) موافقت بفرمائید (۳+)
رئیس: من نامه شماره (۱+) بانظر موافق به کارگزینی فرستادم (۰)

کارمند: رئیس کارگزینی امروز صبح به من گفت (۰) که جنابعالی هنوز دستوری نداده اید (۳+)
رئیس: ممکن است نامه هنوز در دفتر باشد چون من آن را دیروز آخر وقت فرستادم (۰)
کارمند: از عنایتی که فرمودید (۳+) بی نهایت سپاسگزارم (۱-).

بسیاری از فعل های فارسی امروز یک صورت خنثی، یک صورت «مؤدبانه» و یک صورت «متواضعانه» دارند. به نمونه های زیر توجه نمائید:

صورت متواضعانه	صورت مؤدبانه	صورت خنثی
برای اول شخص مفرد	برای مخاطب و سوم شخص	
مصرف کردن (؟)	میل کردن / میل فرمودن	خوردن
خدمت رسیدن	تشریف آوردن	آمدن
مرخص شدن	تشریف بریدن	رفتن
تقدیم کردن	لطف کردن	دادن
در خدمت بودن	تشریف داشتن	بودن
خواهش کردن / استدعا کردن	امر کردن / دستور دادن	گفتن / (خواستن)

این صورتهای زبانی که «اتیکت» (etiquette) نامیده می‌شود از نظر جامعه‌شناسی زبان بسیار درخور توجه است زیرا منعکس‌کننده روابط اجتماعی نهفته و ظریفی است که بین طبقات مختلف یک جامعه وجود دارد. این یکی از زمینه‌هایی است که در زبان‌فارسی مورد مطالعه قرار نگرفته است و جای آن دارد که زبان‌شناسان و جامعه‌شناسان ایرانی بآن توجه بیشتری نمایند.

یادداشت‌ها

- ۱- نگاه‌کنید به شماره ۸ در فهرست منابع، صفحه ۲۶۵ آن‌کتاب.
- ۲- نگاه‌کنید به شماره ۸ در فهرست منابع، صفحه‌های ۲۴۴ و ۲۴۵ آن‌کتاب.
- ۳- نگاه‌کنید به شماره ۷ در فهرست منابع، فصل آن‌کتاب.
- ۴- نگاه‌کنید به مقاله «درست و غلط در زبان‌ازدیدگاه زبان‌شناسی»، دکتر هرمز میلانیان، در همین شماره.
- ۵- وقتی صحبت از لهجه می‌شود مابیشتر به تفاوت‌های آوایی فکر می‌کنیم، ولی در واقع علاوه بر تفاوت‌های آوایی تفاوت‌های واژگانی و دستوری نیز در متمایز کردن دو لهجه دخالت دارند.
- ۶- نگاه‌کنید به شماره ۹ در فهرست منابع، صفحه ۳۱ و ۳۰ آن‌کتاب.
- ۷- نگاه‌کنید به شماره ۹ در فهرست منابع، مقاله Mary R. Haas، صفحه‌های ۲۲۸ تا ۲۳۳.
- ۹- نگاه‌کنید به شماره ۹ در فهرست منابع، صفحه ۳۳ آن‌کتاب.
- ۱۰- این نکته را اول بار از خانم دکتر کلباسی شنیده‌ام و برای آن بسیار متشکرم. پژوهش‌های بعدی نگارنده نیز مؤید سخن ایشان بوده است.

- ۱۱- سبک در اینجا در مفهومی عام‌تر از سبک ادبی به کار رفته است.
- ۱۲- نگاه‌کنید به شماره ۹ در فهرست منابع، صفحه ۲۰۸ آن‌کتاب.

فهرست منابعی که در نوشتن این مقاله از آنها استفاده شده است

1. Dell Hymes (ed.), *Language in Culture and Society*, Harper & Row, 1964.
2. J. A. Fishman (ed.), *Readings in the Sociology of Language*, Mouton, 1970.
3. Joan Rubin and Bjorn H. Jernudd (eds.), *Can Language Be Planned?*, The University Press of Hawaii, 1971.
4. E. Glyn Lewis, *Multilingualism in the Soviet Union*, Mouton, 1972.
5. M.A.K. Halliday, Angus McIntosh and Peter Stevens, *The Linguistic Sciences and Language Teaching*, Chapter 4, Longmans, 1964.
6. Einar Haugen, *National and International Languages*, in *Linguistics, Voice of America Forum Lectures*, 1969.
7. Suzette H. Elgin, *What Is Linguistics?*, Prentice-Hall, 1973.

- ۸- زبان و زبان‌شناسی، رابرت ا. سال، ترجمه محمد رضا باطنی، انتشارات جیبی، ۱۳۵۰.
- ۹- مسائل زبان‌شناسی نوین، محمد رضا باطنی، انتشارات آگام، ۱۳۵۴.